



گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید فراجا میلاد آزاد داور

او مرا برای شهادتش آماده کرده بود

■ صغری خیل فرهنگ

«در این مدت حتی یک مسافرت با هم نرفتیم. فقط یک مرتبه به مشهد رفتیم که روز دوم سفر تماس گرفتند و از ما خواستند به دلیل شرایط منطقه و مأموریت پیش آمده برگردیم. همیشه به خاطر احساس مسئولیتی که داشت در محل خدمتش بود. گاهی با وجود اینکه در یک شهر بودیم اما همدیگر را نمی‌دیدیم. از نظر جدیت و احساس مسئولیت، در کارش زیانزد بود و همه همکاری‌هایش او را به خوش اخلاقی، ایمان و غیرت در کار می‌شناختند. به قول فرمانده شهرستان جیرفت که می‌گفت، برای رفتن به مأموریت وقتی شهید همراه‌مان بود خیال‌مان راحت بود و حضورش برای ما قوت قلب بود.» اینها بخش‌هایی از صحبت‌های حکیمه محمدآبادی همسر شهید فراجا میلاد آزاد داور است که در یازدهمین روز از مرداد ۱۴۰۲ به شهادت رسید. از این شهید بزرگوار دو فرزند پسر به نام‌های علی اصغر ۱۰(ساله و عباس ۹ ساله به یادگار مانده است. در ادامه این نوشتار روایت‌های او را می‌خوانیم.

■ آشنایی در اردوی جهادی بم

همسر شهید فراجا میلاد آزاد داور، حکیمه محمدآبادی متولد ۱۳۶۳ و اهل بم کرمان و آموزگار ابتدایی است. او روایت‌هایش را اینگونه آغاز می‌کند: «میلاد متولد ۲۸ دی ۶۴ و اهل شهرستان جیرفت بود. او کارشناسی‌اش را در رشته کامپیوتر گرفت و برای کارشناسی ارشد رشته جامعه‌شناسی را انتخاب کرد. همسرم زمان شهادت ۳۹ سال داشت. ما مهر دو دانشجوی دانشگاه پیام نور بودیم. آشنایی من و میلاد در اردوهای جهادی دانشگاه پیام

زندگی چندان پایبند رسومات غلط و دست و پا گیر نبود. ما هزینه از دواج‌مان را صرف امور خیریه کردیم. بنای زندگی ما بر اساس سادگی و دوری از تجملات بود و شش ماه بعد از آغاز زندگی‌مان او به خدمت نیروی انتظامی درآمد.

از آنجایی که هر دو برادر من در نیروی انتظامی بودند من با شرایط زندگی افراد نظامی آشنا بودم. میلاد با توجه به مخالفت اطرافیان با اصرار خودش و عشقی که به شغل نظامی داشت به خدمت در فراجا مشغول شد و به واحد مبارزه با مواد مخدر رفت. میلاد برای من از شهادت صحبت می‌کرد و می‌گفت می‌دانم که نهایتاً در یکی از این مأموریت‌ها به شهادت می‌رسم. جنس حرف‌هایش را می‌فهمیدم اما هر زمان صحبت از شهادت و رفتن می‌شد می‌گفتم هر چه قسمت باشد و خدا بخواهد اتفاق خواهد افتاد.»

■ زندگی به رنگ و عطر حسین(ع)

او به شاخصه‌های اخلاقی همسرش اشاره می‌کند و می‌گوید: «با اینکه میلاد از لحاظ مالی مشکلی نداشت، اما هم سطح مردم زندگی می‌کرد. بسیاری می‌گفتند او بعد از ازدواج تغییرات زیادی کرده است، امّا من می‌دانستم او زمینهایش را داشت. در مراسم‌های عروسی که احتمال گناه را در آن می‌داد، شرکت نمی‌کرد. در میهمانی‌های نامناسب حضور نداشت. همه به میلاد می‌گفتند محدود شده‌ای، اما میلاد روابط عمومی بالایی داشت. به دلیل اخلاقش با همه رابطه برقرار می‌کرد. بسیار با شخصیت رفتار می‌کرد، بعد از شهادتش هر چه از او می‌شنوم بزرگ منشی و مهربانی اوست. همسرم توجه زیادی به حجاب داشت. او بیش از حد مهربانی می‌کرد. علاقه خاصی به خاندان اهل بیت (ع) مخصوصاً امام حسین (ع) داشت. همیشه تأکید می‌کرد باید زندگی ما رنگ و عطری از امام حسین(ع) داشته باشد.»

■ ۱۴ سال زندگی پر از اضطراب و تنهایی

همسر شهید در ادامه به شرایط سخت کاری شهید اشاره می‌کند و می‌گوید: «ما ۱۰ سال در کهنوج زندگی کردیم. منطقه‌ای که مقر قاچاقچیان و شهر خطرناکی بود و من چه شب‌ها و روزها تنها در خانه منتظر بودم که با خودوش بیاید یا خبر شهادتش را برابرم بیاورند. ۱۴ سال زندگی پر از اضطراب و تنهایی را با شهید گذراندم و عاقبت برای همیشه حسرت دیدارش بر جانم نشست. ما در این مدت حتی یک مسافرت با هم نرفتیم، فقط یک مرتبه به مشهد رفتیم که روز دوم سفر تماس گرفتند و از ما خواستند به دلیل شرایط منطقه و مأموریت پیش آمده برگردیم. همیشه به خاطر احساس مسئولیتی که داشت در محل خدمتش بود. گاهی با وجود اینکه در یک شهر بودیم اما همدیگر را نمی‌دیدیم. از نظر جدیت و احساس مسئولیت در کارش زیانزد بود و همه همکاری‌هایش او را به خوش اخلاقی، ایمان و غیرت در کار می‌شناختند. به قول فرمانده شهرستان جیرفت که می‌گفت برای رفتن به مأموریت وقتی شهید همراه‌مان بود خیال‌مان راحت بود وحضورش برای ما قوت قلب بود. او تا پای جان وظایف محوله‌اش را انجام می‌داد تا مأموریت‌هایش با موفقیت انجام شود. به جای دیگران هم کار می‌کرد. میلاد شجاع و نترس بود. شاخصه دیگر همسرم این بود که توجه خاصی به ایتمان داشت. سال ۱۴۰۰ میلاد سه نفر از همکاری‌اش را در یک مأموریت از دست داد. شهیدان نظام ناجیک، ناصر یشنام و مسلم بنائوند. آن روز میلاد می‌توانست جزو آن شهدا باشد، اما نیم ساعت دیرتر به محل درگیری رسید و این مسئله بسیار او را ناراحت کرده بود، به طوری که تغییرات اساسی در زندگی شهید به وجود آمد. همیشه به یاد آن سه نفر بود. حتی در اتاق کارش عکس این سه شهید را نصب کرده بود. گاهی تصاویرشان را با خود می‌برد. تمام زندگی ما حرف از شهید و شهادت بود. میلاد می‌خواست مرا برای شهادتش آماده کند.»

■ مزار شهدای گمنام

او می‌گوید: «گلزار شهدا مخصوصاً مزار شهدای گمنام محل تفریح و بازی خانواده ما بود. به هر بهانه‌ای ما را به آنجا می‌برد و از ما می‌خواست به آنها متوسل شویم تا او به آرزوی خود برسد. می‌گفت خانم مرا دعا کن. به بچه‌ها می‌گفت این شهدا خیلی جواب می‌دهند. خیلی حواس‌شان به خواسته‌های ماست. پسر بزرگم از پدرش می‌پرسید مگر شما چه می‌خواهید؟ میلاد می‌گفتت بیک روز متوجه خواهی شد! وعده‌گاه همیشه‌اش مزار شهدای گمنام بود. همکاری‌اش هم می‌دانستند غیر از محل کار او را می‌توانند کنار مزار شهدای گمنام پیدا کنند. نمی‌دانستم میلاد آنجا چه دیده بود و چه می‌خواست که مزار شهدای گمنام مأمن و پناه دلنگی‌هایش یک روز قبل از شهادتش شده بود.»

از راست به چپ

■ ۱- این دریانورد پرتغالی راه اروپا به هند را کشف کرد- از دعاهای معروف ■ ۲- سرمریی سابق و در گذشته تیم ملی فوتبال ایران - اثر مارگارت میچل ■ ۳- جانشین - میوه بوت‌های - خانه ■ ۴- نوعی خوراک- سرسلسله اعداد- سگ معروف فضانورد ■ ۵- موضوع و میحت- نژادی در اروپا- گوشواره مدیترانه ■ ۶- آبدست - میان سال - وسیله انتقال آب- از خواهران نویسنده انگلیسی ■ ۷- ریحان- نام عبری حضرت نرجس- از مندی ■ ۸- پرتکلم ترین زبان دنیا- عالم وهم- خیال- سنگی قیمتی ■ ۹- شهری در سوریه- فیلسوف سده بیست فرانسه- آواز کیوتر ■ ۱۰- پسوند تصغیر- استان شمال عراق- ظاهر ساختمان- عددی سه رقمی ■ ۱۱- کلمه تعلیل- فرشته موکل بر مهر و محبت- برج کج ■ ۱۲- ظریف آبخوری- قورباغه- ستاره ■ ۱۳- نوعی زمین تنیس- شهری در فلسطین اشغالی- قلمرو فرمانروایی ■ ۱۴- پرمفعت- راستا حسینی ■ ۱۵- باتقوا- نویسنده تاراس بولیا

از بالا به پایین

■ ۱- نخست وزیر انگلستان در جنگ دوم جهانی - یادداشت ■ ۲- صدویازده- دریغ کردن- زین و برگ اسب ■ ۳- کشور باسوادان - سنگ ترازو- کشور سارایوو ■ ۴- سرزمین خونبار عاشورا- حرف فقدان- ضربه‌ای در بدمینتون ■ ۵- او- شهری نزدیک تبریز- ورودی دستگاه گوارش - ضمیر اشاره ■ ۶- دستکش چرمی شکارچیان- اهل هرات- رنگ آسمان ■ ۷- بیماری مسری خطرناک- بزرگ‌ترین رویداد ورزشی- جهاز عروس ■ ۸- تیمی در فوتبال برزیل- از القاب فرنگی- پیمانه ■ ۹- شهر سیمان قزوین- نوعی بستنی- غار رسالت ■ ۱۰- چراغ آسمان- فرشیته- بالش ■ ۱۱- اسم آذری- اهنگ خواب کودک- دیوار قلعه- فرمانده سیاه قدیم ■ ۱۲- توضیح‌المسائل- روحانی در زشتی- فعال ■ ۱۳- دیو و شیطان - آفتاب پرست- صفت سبب‌زمینی ■ ۱۴- پرده‌در- رهاورد سفر- منظره انگلیسی ■ ۱۵- عدد روستا- دو تیم معتبر فوتبال عربستان



هر سه مرتبه‌ای که در بیمارستان بالای سرش رفتم از چشم‌هایش اشک می‌آمد. در آن لحظات یاد چند روز پیش افتادم؛ یاد گفتنی که میلاد به خانه آورد و گفت اگر اتفاقی برابرم افتاد، مرا با این کفن و تربت کربلا به خاک بسپار. یاد این توصیه‌ها که می‌افتادم به خودم می‌گفتم او دیگر بر نمی‌گردد. آن شب رفتم سر مزار همان شهدای گمنامی که میلاد خیلی به آنها علاقه داشت. خیلی برایش دعا کردم. تا صبح نشستم و به شهدا گفتم اگر باید برود که برود. اگر ماندنی است، برابرم نگاهش دارید. میان همین دعاها بودم که با من تماس گرفتند و خبر شهادتش را دادند.



■ دعا برای شهادت

همسر شهید از آخرین حضورشان بر مزار شهدای گمنام می‌گوید: «یک شب قبل از شهادتش از محل کارش با من تماس گرفت و گفت دوست دارم نماز مغرب و عشا را در مقبره شهدای گمنام بخوانم. تو هم با من به آنجا بیا. هر دو به مقبره شهدا واقع در مصلای جیرفت رفتیم. نماز مغرب و عشا را کنار مزار شهدا خواندیم و بعد هم زیارت عاشورا را با هم قرائت کردیم. کنار هم نشسته بودیم. میلاد به من گفت برای من دعا کن! واقعاً باید بروم. خسته شدم. دعایم کن. بعد مرا سر مزار یکی از شهدای گمنام برد و رو به من کرد و گفت از این شهید بخواه، مطمئن باش که ناامید نمی‌کند. هر وقت من را دعا کردی، کنار من راه افتاده است. خواهش می‌کنم دعایم کن. آن روز دعا کردم و به خدا گفتم هر چه می‌خواهد به او بده. حتی اگر آن خواسته، شهادت است. بعد کنار مزار شهدا نشست و گریه کرد. میان گریه‌هایی که امانش نمی‌دادند به من گفت شاید دیگر فرصت نداشته باشم. از تو معذرت می‌خواهم به خاطر اینکه نتوانستم زندگی آرامی برایت مهیا کنم. تو از خوشی‌های معمولی زندگی هم محروم شدی. اگر فرصت داشتم، برایت جبران می‌کردم و گر نه حالم کن. پیش خانم فاطمه زهر(اس) از تو راضی‌ام. به حضرت زهر(اس) می‌گویم چقدر کنارم بودی! بعد از من خواست بچه‌ها را غلام امام حسین(ع) تربیت کنم و هیچ‌گاه چادر از سر برندارم. میلاد اینها را می‌گفت و گریه می‌کرد.»

■ به نبودنم عادت کن

همسرانه‌هایش به آخرین روز همراهی‌اش می‌رسد. بغض‌ها می‌شکند و اشک‌ها جاری می‌شود. حس دلنگی و درد فراق را می‌توان از تک تک کلماتش فهمید. می‌گوید: «ساعت یک شب ۱۱ مرداد ۱۴۰۲ به مأموریت رفت. ما خوابیده بودیم. او برعکس همیشه بچه‌ها را نوازش کرد. بچه‌ها را در خواب بوسید. سعی کرد آرام برود که کسی بیدار نشود، اما من متوجه رفتنش شدم. دم در برگشت و به من نگاه کرد و گفت خداحافظ. نگاهش خیلی پر معنا بود.

او رفت و من ماندم با همه نگرانی‌هایی که بعد از رفتن‌هایش به سراغم می‌آمد. صبح بعد از ساعت ۶ و ۲۰ دقیقه با او تماس گرفتم و جویای احوالش شدم. گفت شاید دیگر برگردم. گفتم امروز بچه‌ها را به فوتبال می‌بری؟! گفت من دیگر نمی‌ایم حکیمه‌ابه نبودنم عادت کن. خودت بچه‌ها را ببر. عصبانی شدم و گفتم صبح زود اعصاب من را خرد می‌کنی؟! همکاری‌ش که کنار میلاد بود و حرف‌های‌مان را می‌شنید از همان پشت تلفن گفت خانم آزاد داور میلاد عادت دارد از این حرف‌ها بزند. شما جدی نگیر. بعد هم میلاد گفت حواست به خودت و بچه‌ها باشد. خیلی مراقب خودتان باشید. من باید تلفن را قطع کنم.

تماس که قطع شد همه امیدم به آمدنش تمام شد. ساعت ۶ و ۴۵ دقیقه میلاد در تعقیب و گریز قاچاقچیان به شدت زخمی و به بیمارستان منتقل شد. کمی بعد از حادثه فرمانده شهرستان اسبق جیرفت با من تماس گرفت و گفت برای آقای آزاد داور اتفاقی افتاده است و در بیمارستان هستند. همین یک جمله و حال و هوای میلاد قبل از سفر، این حس را به من داد که من دیگر میلاد را نمی‌بینم و همه چیز برای من تمام شده است. خودم را به بیمارستان رساندم. تمام همکاری‌انش اطرافش بودند. بیمارستان خیلی شلوغ بود. همه می‌گفتند برمی‌گردد، اما من می‌دانستم او دیگر بر نمی‌گردد. هر سه مرتبه‌ای که در بیمارستان بالای سرش رفتم، از چشم‌هایش اشک می‌آمد.

در آن لحظات یاد چند روز پیش افتادم، یاد گفتنی که میلاد به خانه آورد و گفت اگر اتفاقی برابرم افتاد، مرا با این کفن و تربت کربلا به خاک بسپار. یاد این توصیه‌ها که می‌افتادم به خودم می‌گفتم او دیگر بر نمی‌گردد. آن شب رفتم سر مزار همان شهدای گمنامی که میلاد خیلی به آنها علاقه داشت. خیلی برایش دعا کردم. تا صبح نشستم و به شهدا گفتم اگر باید برود که برود، اگر ماندنی است، برابرم نگاهش دارید. میان همین دعاها بودم که با من تماس گرفتند و خبر شهادتش را دادند. ظهر روز ۱۱ مرداد ۱۴۰۲ هنگام اذان ظهر شهید شد. هنوز بعد از یک سال باورم نمی‌شود که او را از دست دادم. فقط من می‌دانستم که او چقدر طالب شهادت بود. گاهی برای اعتقاداتی که داشت مورد تمسخر قرار می‌گرفت. وقت خواندن نماز شب صدای گریه‌هایش را می‌شنیدم که از خدا عاجزانه طلب شهادت می‌کرد.

بعد از شهادتش هر شب ساعت ۱۱ به در خانه نگاه می‌کنم. می‌گویم شاید بیاید. شاید برگردد! اما خبری نیست که نیست. حالا می‌روم سر مزارش. آنجا برابرم حس آرامش عجیبی دارد.»

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۱۱۵

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه در سه فقط یک‌بار

به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۷۱۱۴

		۷	۹	۸	
		۵	۸		
۱			۵		۱
۴				۹	۶
		۶	۸	۷	
		۹	۷	۳	
	۲				
		۳	۵	۷	۸
		۳		۴	۷

۸	۵	۱	۶	۷	۳	۲	۹	۴	۵	۸	۷
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹
۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹
۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹
۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹
۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹
۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹
۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹
۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹